



ماجرای مسجدی کردن بچه‌ها

در کتابخانه آیت... طبعی منبر رفته بودم؛ جوانی از میان پاسداران حاضر در آنجا آمد و دستم را گرفت. روبه حضاران کرد. گفت، این حاج آقای سپهر آمد با ما تیله بازی کرد و ما را مسجدی کرد!، همه تعجب کردند. ادامه داد: نزدیک اذان مغرب بود. بابچه هادر حال تیله بازی بودیم. حاج آقای خواست مسجد برود که ما را وسط کوچه دید. آمد به جمع بچه‌ها. گفت، من باشماها بازی می‌کنم، به شرط اینکه بعد، شما بیایید مسجد.، ما هم بعد از بازی، وضو گرفتیم و در صف نماز جماعت ایستادیم. سید حسن با مرور این خاطرات مکشی می‌کند و می‌گوید: اگر به قبل برگردم، باز هم همین مسیر را در زندگی ام در پیش می‌گیرم و اگر بتوانم، بهتر از این عمل خواهم کرد.

یک توصیه از حاج آقا

«شاگرد مکتب اهل بیت^(ع) باشم تا عزت و آبروی دنیا و ان شاء...! آخرت را داشته باشم. به انمه^(ع) دشنام می‌داند؛ نه تنها جواب نمی‌دادند. بلکه با ناسزا دهندگان با مهربانی رفتار می‌کردند. اگر مدارا و تحمل کنیم، طرف مقابل به خجالت و ادار می‌شود.»

حجت الاسلام و المسلمین سید حسن سپهر، امام جماعت مسجدالرضا^(ع) در ۵۰ سال گذشته اختلافات زیادی را بین مردم حل و فصل کرده است

بر مدار مدارا



سعيد ساجدی نيا هنوز مناجات بعد از نماز ظهرش تمام نشده که مرد میان سالی کنار سجاده اش می‌نشیند. شماره تلفنش را می‌خواهد تا برود و جایی گریه را بگشاید. بدون هیچ سؤال و جوابی، کارش راه می‌افتد. اعضای هیئت امنای مسجد همگی کمی آن طرف تر از محراب نشسته‌اند تا امام جماعتشان را به خانه یکی از اهالی محله ببرند که وعده وقف خانه اش را برای بزرگ‌تر شدن صحن مسجد داده است. آن‌ها می‌گویند «نفس ایشان حق است و کلامشان گیرا و تأثیرگذار؛ تا حاج آقا نباشد، کار پیش نمی‌رود.»

حالا و سر از سجده شکر برداشته است و در حالی که دستی بر محاسن سپیدش می‌کشد، باطمینان رویه می‌کند که از پیش با و قرار گفت و گوارا برای این ساعت گذاشته‌ایم. بعد از سلام و احوالپرسی، خودش را این‌گونه معرفی می‌کند: سید حسن سپهر یا پسوند «عصمتیان» معروف به «سپهر»! سال ۱۳۰۵ مرحوم پدرم پنج ساله بودند که به اتفاق مادرشان برای گرفتن شناسنامه به ثبت احوال مراجعه می‌کنند. در آنجا مأمور ثبت احوال نگاهی به پدر و بی‌بی جان ما می‌کند و نام خانوادگی‌شان را «سپهر عصمتیان» ثبت می‌کند.

این نقل را از این باب بیان می‌کند که بارها از او پرسیده‌اند «آیا بآآن «سپهر» مؤلف کتاب تاریخ التواریخ عصر ناصرالدین شاه نسبتی دارید؟» که او در پاسخ به همین ماجرای نام‌گذاری ثبت احوال اشاره می‌کند. حجت الاسلام سید حسن سپهر در کسوت امام جماعت مسجدالرضا^(ع) بار و حیه و مرام مردم داری نزدیک به نیم قرن است که در گرفتاری‌ها، درگیری‌ها و اختلافات بین مردم گره‌گشایی کرده و صبورانه پای در دلد همه نشسته است.

شهادت ۲ برادر در مدت ۱۱ ماه

زاده ۱۳۲۴ در محله نوغان است. پدرش از طلبه‌های قدیمی حوزه علمیه و امام جماعت مسجد بود. از شانزده فرزندى که مرحوم مادرش به دنیا آورد، تنهاشش فرزند برایش ماند و سید حسن فرزند ارشدش بود. دو برادر دیگرش هم ظرف یازده ماه در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ به شهادت رسیدند.

می‌گوید: سید حسین مسئول تأمین سلاح بود و پنجم آبان ۱۳۵۹، ۲۵ روز بعد از شروع جنگ تحمیلی در مسیر بین اهواز و خرمشهر هدف خمپاره دشمن قرار گرفت. سید محمد هم پنجم شهریور ۱۳۶۰ طی فعالیت‌های رزمندگان برای آزادسازی خرمشهر در محدوده شادگان – آبادان شهید شد.

سید حسن به سبک و سیاق پدرش، سال ۱۳۴۳ درس طلبگی را شروع کرد. با شهادت دومین برادر، سید حسن که حالا لباس روحانیت را بر تن کرده بود، سالی بیست روز به عنوان مبلغ راهی جبهه‌های جنگ می‌شد. حضورش در خط مقدم اما به همین جا ختم نشد و دقیقاً در سال‌های اوج جنگ با سمت سرپرست نهضت سوادآموزی در خوزستان ماندگار شد؛ «از طرف حاج آقای قرآنی مأمور شدم؛ اردیبهشت ۶۲ راهی اهواز شدم و او آخر خرداد ۶۴ بود که به مشهد برگشتم. در این دو سال، در همه خطوط جبهه غیر از منطقه عملیاتی شهرانی حضور داشتم و روند سوادآموزی رزمندگان را از نزدیک باز دیدم می‌کردم.»

از آیت... موسوی جزایری یاد می‌کند که در مدت حضور در خوزستان در خانه‌ای متعلق به ایشان که نزدیک دفتر کارشان بود، سکونت داشته است؛ «همین هم جواری برکات زیادی داشت از جمله اینکه در درس و بحث حضرت آیت... مشرف می‌شدم و جلساتی خدمت ایشان بودیم و این مدت برای من توفیقی شد که از محضر این مجتهد فقیه بهره‌مند شوم و بیاموزم.»

پیوند با مسجدالرضا^(ع) از پیش از انقلاب

قصه آمدنش به محله کارمندان اول به ۴۸ سال پیش بازمی‌گردد؛ «اینجا آن زمان به خیابان بیست متری مصلی معروف بود. از میدان اعدام که بعد هاشد، عدالت، تانتهای مصلی همه زمین کشاورزی بود. تازه ازدواج کرده بودم و دنبال موقعیتی برای خرید خانه و سکونت بودم. یکی از دوستان، خانه‌ای را که هنوز در آن زندگی می‌کنیم، پیشنهاد کرد. شکر خدا آمدیم دیدیم، پسندیدیم و ماندگار شدیم. یک سال بعد یعنی ۱۳۵۶ بود که امام جماعت مسجدالرضا^(ع) در محله شدم؛ مسجدی که پیش از انقلاب اسلامی و سال‌های ۴۴ و ۴۵، در دهه آخر ماه صفر در آن به منبر می‌رفتم. آن زمان دیوارهای مسجد آجر قدیمی داشت و زمینش خاکی بود؛ روی آن حصیر پهن می‌کردند و روی حصیر، فرش تا مردم بنشینند، این بخش از خاطراتش را در حالی که لبخند معناداری می‌زند، باین جمله به پایان می‌برد: «دیگر خدای داند که چه خیره‌سری‌هایی کردم در این منبرها!»

خشونتى که با ملايمت رفع می‌شد

صحبت هایش را از حال و هوای سال‌های دور محله ادامه می‌دهد: از قدیم الایام چند گروه خاص اینجا زندگی می‌کردند. شاید برخی اتفاقات و شرارت‌هایی که اینجا رخ می‌داد، در هیچ محله دیگری از شهر گزارش نمی‌شد. به برکت امام زمان^(ع) توانستیم بسیاری از اختلافاتی را که میان این افراد منجر به درگیری و قهقه‌کشی می‌شد، با ملایمت و آرامش، حل و رفع و رجوع کنیم.

وقتی قرار به رمزگشایی می‌شود که حاج آقا به ویژه در آن سال‌ها چگونه و با چه ابزاری در مسیر اصلاح ذات‌البین و برقراری صلح و امنیت وارد گود شده، آن هم در مرحله‌ای که در آن دوران نزاع و درگیری کم‌نداشته است، بحث را این‌طور پیش می‌برد که کلید مهم حل اختلافات بزرگ و ریشه‌دار، چیزی نبوده جز، مذاکره و گفت‌وگو میان عاقلانه و بالغانه.

می‌گوید: پیش از شهادت برادر اولم با دو طیف از گروه‌های درگیر بر سر موضوعات مالی قرار مذاکره و سازش گذاشته بودم که مصادف شد با روز مراسم تعزیه شهید سید حسین. به وقت مغرب که نماز را در مسجد اقامه کردیم، دیدم اتفاقاً این افراد هم به هوای قرارمداری که از پیش تر گذاشته بودیم، آمده‌اند. صدایشان زدم و گفتم: بیایید تا صحبت را شروع کنیم. با تعجب گفتند، شما عازد اراخوی تان هستید؛ بگذارید برای یک وقت دیگر، به آن‌ها گفتیم ما امام جماعت اینجا هستیم و هیچ مسئله‌ای نباید مانع از رسیدگی به امور عامه مردم شود تا بلکه خدا کمک کند با رنج این فراق هم کنار بیاییم. همان جا بزرگ‌تر آن جمع گفت، حاج آقا، با وجود غم دادن برادر تان و لباس عزایی که بر تن داشتید، خلف وعده نکردید و ما را رهنده خودتان کردید.»

۲ سال نفت فروش محله بودم

از مردی یاد می‌کند که در سرمای استخوان سوز زمستان ۵۶ و ۵۷ مانع توزیع نفت میان اهالی شده بود. تعریف می‌کند: به منزل آیت... قمی رفتم که ایشان وساطت کنند. کلید مغازه را از این فرد گرفتند و تحویل من دادند و به این ترتیب دو سال شدم نفت فروش محله. تا اینجا ی گفت و گوا حاج آقا هنوز مجاب نشده است که با صراحت درباره وقایع محله و اقوام خاصی که در آنجا سکونت داشته‌اند، صحبت کند. حتی آنچه را از گذشته‌های دور

روایت می‌کند. در نهایت احتیاط و با استفاده از واژه‌هایی که از هرانگ و برچسبی دور هستند، بیان می‌کند. برای نمونه می‌پرسم: آن مرد نفت فروش در واقع، احتکار کرده بود؛ درست است؟ می‌گوید: نخواستم از این عنوان استفاده کنم. داشتن گوش شنوا و روحیه مدارا را لطف خداوند و برکت امام زمان^(ع) در زندگی اش می‌داند که به اذعان حضاران در مسجد و قدیمی ترها موجب جذب بسیاری از افراد به ویژه جوان ترها در مسجدالرضا^(ع) شده است. چه بسیار زن و شوهرهایی که کارشان به شکایت و دادگاه کشیده شده بود و با میانجیگری حاج آقا حل و فصل شد. در واقع «شورای حل اختلاف، مسجدالرضا^(ع) از همان زمان حضور حاج آقا در این محله شکل گرفت تا بدون تشکیل پرونده قضایی، مسائل خانوادگی و اختلافات مالی بررسی و صلح و سازش میان طرفین برقرار شود؛ اتفاقی که سال‌ها پس از انقلاب در کشور کلید خورد.

خدمت با چشمان باز

آوازه خبرخواهی حاج آقا حتی به محله‌های کمی آن طرف تر هم کشیده بود. از ردوی می‌آمدند به نماز جماعت مسجدالرضا^(ع) تا بعد از نماز، مشکانشان را با حاج آقا در میان بگذارند. این وسط مواردی هم پیش می‌آمد که احتمال انداختن دام وجود داشت که حاج آقا با داریت و رعایت شرط احتیاط از کنارشان عبور می‌کرد.

به فرازی از زیارت جامعه کبیره اشاره می‌کندم می‌گوید: «یکی از ویژگی‌های مهم اهل بیت^(ع)، رعایت جانب احتیاط بوده است. اگر قرار باشد در مسیر گره‌گشایی، خودمان هم ایجاد مشکل کنیم، دیگر چه ارزشی دارد! در هر مسیری که خدمت می‌کنیم باید با چشمان باز باشد که خدای ناکرده پا روی پوست خربزه نگذاریم. در زیارت جامعه می‌خوانیم که، گفتار شما [اهل بیت^(ع) نبوت] فرمان قاطع است و حتمی و تخلف ناپذیر و رأی و نظر شما علم است و توأم با هوشیاری و عاقبت‌نگری.»

تشکیل خبریه مسجد

بیش از ۲۷ سال از زمانی که قدیمی‌های محله و اعضای هیئت امنای مسجد همت کردند خبریه‌ای راه بیندازند برای شناسایی خانواده‌های نیازمند و رسیدگی به آن‌ها می‌گذرد.

در این سال هاتپه جهیزیه، بخاری در زمستان و پنکه و یخچال در تابستان، توزیع هفتگی غذای گرم میان این خانواده‌ها و کمی آن طرف تر تا خواجه ربیع و قلعه ساختمان و... در برنامه مسجدالرضایی‌ها بوده است. به حاج آقای گویم اما ثبت شده هم از خدمات این سال‌ها دارید؟ می‌گوید: من هیچ وقت دنبال ثبت و ضبط این چیزها نبوده‌ام؛ اصلاً دوست ندارم این کارها را در ذهنم نگارم. اجازه دهید از کنارش بگذریم، فقط این را بگویم که به هزارویک دلیل به آنچه دوست داشتم، نرسیدم!

صحبتمان با حاج آقا تازه گل انداخته است که هیئت امنای مسجد برای چندمین بار یادآوری می‌کنند باید ایشان را برای مذكره کار خبری به خانه فردی که وعده وقف به مسجد داده است، ببرند. مرام این ریش سفید مهربان محله کارمندان یا به قول خودشان، بیست متری مصلی، طوری آدم را جذب می‌کند که دوست‌داری به همین راحتی به گفت و گو پایان دهی.

می‌پرسم الگوی رفتاری شما در زندگی که کسی بود؟ در یک کلام می‌گوید: آنچه را از آیات و روایات فهمیدم، سعی کردم رعایت کنم. البته شاگرد استاد شیخ محمد حسن خزاعی هم بودم؛ استادی که به معنای دقیق کلمه، مهذب و متخلق به اخلاق اهل بیت^(ع) بود.

سفره‌داری به تاسی از حضرت ابراهیم^(ع)

محمود باخر، یکی از حضاران در مسجد که از کودکی پای منبر حاج آقا سپهر بزرگ شده و از نزدیک شاهد کارهای عام‌المنفعه او بوده است، به سفره‌دار بودن حاج آقا در همه این سال‌ها اشاره می‌کند. روزه‌های دهه محرم و دهه اول ماه مبارک رجب در خانه ایشان از سال ۵۶ همچنان به قوت خودش باقی است.

توضیحی که حاج آقا در این باره می‌دهد و به همان اکتفا می‌کند، این است که وقتی می‌بینیم حضرت ابراهیم^(ع)، پیامبر اولوالعزم ما، سفره نمی‌نشینند مگر آنکه مهمان همراهشان بود. دیگر جای صحبت باقی نمی‌ماند.

اول‌البته نقش همسرشان، حاجیه خانم فاطمه جمال سیستانی، را به عنوان مدیر خانه و همراه همیشگی‌شان در پذیرش و پذیرایی از مهمانان اذکارناشدنی می‌دانم می‌گوید؛ و جود ایشان در زندگی من، لطف پروردگار و برکت وجود امام زمان^(ع) بوده است.

اگر آبرویی دارم به برکت امام رضاست

از اسفند ۱۳۷۲ توفیق پوشیدن لباس خدمت در حرم مطهر علی بن موسی الرضا^(ع) را پیدا کرده است و حالایش از سی سال است که به عنوان فراش حرم رضوی به زائران خدمت می‌کند. می‌گوید: هر آنچه دارم به برکت امام رضا^(ع) است؛ اگر مردم احترامی قائل اند و آبرویی دارم، لطف خداوند و وجود قدسی امام رضا^(ع) بوده است.